

۱۰۰
نامه عاشقانه

نزار
قبادی

مترجم: دکتر سارا سعیدی

بسم الله الرحمن الرحيم



صدنامہ عاشقانہ

نزار قبانی

مترجم: دکتر آرا سعیدی



انتشارات چتر

● صد نامه عاشقانه

● نویسنده: نزار قبانی

● مترجم: دکتر سارا سعیدی (دکترای زبان و ادبیات فارسی)



● مدیر هنری و طراح جلد: سعید صادقی ● مدیر اجرایی: سید امین سقراطی ● چاپ: نشاط ● تابستان ۱۳۹۷.
● چاپ اول: تیراژ: ۵۰۰ نسخه ● قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان ● حق چاپ محفوظ است.

انتشارات پرد

● سرشناسه: قبانی، نزار، ۱۹۲۳-۱۹۹۸ م. Qabbani, Nizar. ● عنوان قراردادی: مثنی‌الرساله الحب. فارسی: عنوان و نام
پدیدآور: صدنامه‌ی عاشقانه/نوشته نزار قبانی؛ ترجمه سارا سعیدی ورنوسفادرائی. ● مشخصات نشر: تهران: انتشارات
پرند، ۱۳۹۷. ● مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س. م. ● شابک: ۶-۱۴-۸۹۵۵-۶۰۰-۹۷۸ ● وضعیت فهرست
نویسی: فییا. ● موضوع: شعر عربی-- قرن ۲۰ م.-- ترجمه شده به فارسی ● موضوع: Arabic poetry -- 20th century --
● موضوع: شعر عاشقانه عربی -- ترجمه شده به فارسی ● موضوع: Love poetry, Arabic --
● موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۳ -- ترجمه شده از عربی ● موضوع: Persian poetry --
● 20th century -- Translations from Arabic ● شناسه افزوده: سعیدی ورنوسفادرائی، سارا، ۱۳۶۵-، مترجم. رده‌بندی
کنگره: ۱۳۹۷ م ۲ ب ۴۸۸۸/۹۰۳۳ PJA ● رده‌بندی دیویی: ۸۹۲/۷۱۶ ● شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۴۰۷۷۵

● فروش آنلاین: w w w . p a r a n d e p u b . i r

ترجمهٔ این صد نامهٔ عاشقانه را تقدیم می‌کنم
به همسر عزیزم دکتر محمد احمدی
که همه خوشی‌های من در دست‌های اوست...



پیش‌گفتار مترجم

مجموعه حاضر ترجمه «مئة الرسالة الحب» نوشته نزار قبانی است. نزار قبانی، در سال ۱۹۲۳ به دنیا آمده و در سال ۱۹۹۸ رخت از جهان بریسته است. او در دمشق متولد شد و در سال ۱۹۹۴ از دانشکده حقوق این شهر فارغ التحصیل شد. بعد از اتمام تحصیل او تا سال ۱۹۶۶ در وزارت خارجه سوریه مشغول به فعالیت شد و به سبب ماهیت شغل خود سفرهای بسیاری به مناطقی از جمله قاهره، لندن، بیروت، مادرید و چین داشت.

بعد از این تاریخ او صرفاً به شاعری پرداخت. نزار قبانی از بزرگ‌ترین شعرای جهان عرب و از امرای کلام عرب در دو حوزه عشق و سیاست است. ترجمه‌های متعدد آثار او به زبان‌های مختلف و فروش بالای کتاب‌های او نشان از محبوبیت این شاعر در سراسر دنیا دارد.

سال‌ها پیش زمانی که دانشجوی کارشناسی ارشد بودم به دنبال انس و الفتی که با شعر و زبان این شاعر و نویسنده داشتم برای تحقیق درس ترجمه عربی بخشی از نامه‌های او را انتخاب کردم.

بعد از اتمام کلاس، تعلق خاطری که با نامه‌ها پیدا کرده بودم موجب شد باقی نامه‌ها را نیز به تفاریق برای التذاذ خاطر به فارسی برگردانم. علت این که در آن سال‌ها نامه‌های او را برای ترجمه انتخاب کردم این بود که بر این باورم نامه‌های شخصی هنرمندان صریح‌تر، بی‌پروا تر و خالصانه‌تر از آثار هنری آنها که به قصد ارائه به مخاطب شکل گرفته، پرده از ذهن و ضمیر آنها می‌گشاید و چه بسا ما در متن نوشته‌های شخصی نوابغ و هنرمندان، دقیقه‌ها و نکات نابی را بیابیم که ممکن است در هیچ یک از آثار آنها به چشم نیاید.

در آن سال‌ها برای ترجمه در آغاز، متن نامه‌ها را بدون کوچک‌ترین توجهی به صورت شاعرانه آن به زبان مقصد و به صورت تحت‌اللفظی به فارسی برگردانم این کار مانع از این می‌شد که مضمون اصلی نوشته‌ها به سبب ملاحظات ترجمه شاعرانه از بین برود و یا به نوعی تحت شعاع آن قرار گیرد.

در مرحله دوم بعد از اتمام ترجمه تحت‌اللفظی به تلطیف و حک و اصلاح زبان ترجمه‌ها پرداختم به گونه‌ای که برای یک فارسی‌زبان کلام نزدیک به شعریا نثری ادبی باشد. باری با گذشت زمان این ترجمه به دست فراموشی سپرده شد و مشغله‌های کاری مرا از بازبینی مجدد این اثر بازداشت. تا اینکه با پیگیری ناشر محترم گرد فراموشی از آن زدوده شد و من مجدداً مقابله متن با ترجمه آن را از سر گرفتم و به ویرایش و بازبینی آن پرداختم.

برایم این نکته جالب توجه بود که این بار نیز بعد از گذر زمان بسیار در مواجهه با متن نامه‌ها احساسی مانند همان سال‌ها در خود دیدم و نوشته‌های نزار قبانی با همان تلاطم و شورانگیزی سابق در خاطرم جان گرفتند.

هنوز تشبیه‌ها، کنایات، تشخیص‌ها و ... برایم تازه و جاندار بودند. گویی این ویژگی نوشته‌های نزار قبانی است که مخاطب به محض مواجه شدن با آن، هجوم احساسات نویسنده را مانند موج محکمی که از دریایی ژرف برخاسته بر روان خویش احساس می‌کند. این احساسات به گونه‌ای مهیب و سنگین است که متن بعد از گذر از ترجمه و دور شدن از زبان شاعر باز هم قدرت تأثیر خود را از دست نمی‌دهد.

نامه‌های عاشقانه نزار قبانی با اینکه حاکی از تجربیات شخصی و روابط فردی اوست مانند شعر برای هر مخاطبی قابل درک و ملموس است. خواننده می‌تواند از زبان خود بارها و بارها سطرها را بخواند بی آنکه دقیقه‌ای احساس کند با متنی شخصی مواجه است.

صراحت بیان نزار قبانی در توصیف حالات روحی خود بی‌هیچ حایل و نقابی قطعاً یکی از مهم‌ترین عواملی است که سبب نزدیک شدن خواننده به دنیای اثر و ذهن او می‌شود. باید اذعان کرد نزار در توصیف حالات عاشقی در دنیای جدید بسیار متبحر است به گونه‌ای که مضمون مکرر عشق که در طول تاریخ مکرراً توسط نوابغ هنر پرورده شده را به گونه‌ای نو، پرشور و تأثیرگذار به کلام می‌آورد بی آنکه گرد کهنگی و ملال‌انگیزی بر آن بنشیند.

در ترجمه این اثر سعی شده است جانب امانتداری و وفاداری به متن رعایت شود و تا حد امکان زبان ترجمه به زبان خالق اثر نزدیک باشد هرچند که از دست رفتن بخش‌هایی از اثر در ترجمه ناگزیر است. امید است که این خواسته محقق شده باشد و این اثر مقبول طبع مخاطبان افتد.



مقدمه نویسنده

این صد نامه، کل آن چیزی است که از غبار عشق و معشوقه‌هایم برایم باقی مانده است و فکر نمی‌کنم که با انتشار آنها به کسی خیانت کرده یا حقی را پایمال کرده باشم.

من شاعری هستم که مثل تمامی مردان میراثی از عشق دارد و از آن شرمسار نیستم. این میراث شامل مجموعه نامه‌هایی است که شجاعت کافی برای سوزاندن آنها را نداشته‌ام. البته انکار نمی‌کنم که به آتش به عنوان آخرین راه حل اندیشیده‌ام تا بلکه مرا از این میراث سنگین که بردوش دارم برهاند و تمام معشوقه‌هایم را آزاد کند. اما وقتی به محتوای این میراث رجوع کردم در بعضی از آنها چیزهای زیادی از قماش شعر یافتم و بعضی دیگر به معنای واقعی شعر بود؛ در این لحظه بود که از آتش زدن آنها منصرف شدم و از بین خیل انبوه

نامه‌ها صدنامه را انتخاب کردم. قسمت‌هایی از نامه‌ها را که در آن ریتم شعری و انسانی بود جدا کردم؛ یعنی همان جاهایی که متن از چارچوب‌های خصوصی فراتر می‌رود و جنبهٔ عمومی پیدا می‌کند. البته برای این باورم که خطی که مردم بین نوشته‌های شخصی و عمومی هنرمندان می‌کشند موهوم و خیالی است. به نظر من نویسنده تنها در نامه نگاری‌های شخصی‌اش به اوج آزادی می‌رسد یعنی زمانی که عریان مقابل آئینه می‌ایستد، بدون نقاب و لباس‌های نمایشی که جامعه بر او تحمیل کرده است.

نامه‌ها همان سرزمین آرمانی است که نویسنده در آن چون طفلی پابره‌نه می‌تازد و در آن دوران کودکی‌اش را با تمام معصومیت، حرارت و صداقتش تجربه می‌کند. این نامه‌ها همان لحظات نابی است که نویسنده در آنها احساس می‌کند آزاد است، سانسور نمی‌شود و به این اقامت اجباری تن نمی‌دهد.

بالینکه به عنوان یک شاعر پیشه‌ام آزادی است، اما بسیاری اوقات خود را در بند اصول، قواعد و چارچوب‌های کلی شعر می‌بینم. می‌دانم که در پشت پردهٔ وجودم چیزهایی است که تعبیر از آنها ممکن نیست مگر با خروج از موازین شعر و معادلات استوار آن. به عبارت دیگر در وجودم منطقهٔ آزادی وجود دارد که می‌خواهد از سلطهٔ شعرهایی یابد و از آن درگذرد.

دوست دارم بار دیگر تأکید کنم که مراد من از انتشار این نامه‌ها این نیست که زنی را برنجانم و یا ورق‌هایش را بر ملا سازم. چرا که شهرت از علایق من نیست، شناسایی افراد برایم بی‌اهمیت است چون زنان می‌آیند و می‌روند همان طور که بهار می‌آید و می‌رود و عشق نیز چنین است مسافری است که زیاد نمی‌ماند و هنوز چمدانش را باز نکرده به فکر بستن آن است و رهسپار جای دیگری است.

بدون شک عشق سراسیمگی و اضطرابی شگفت‌انگیز است اما جالب‌تر از آن آتشی است که بر دفترهایمان می‌زند و خاکستری است که بر انگشتانمان به جای می‌گذارد. و زن هم زیباست ولی زیباتر از آن آثار گام‌هایش است بر کاغذها بعد از آنکه ترکمان می‌کند.

و دیگر اینکه این نامه‌ها کل چیز است که از غبار عشقم و رد معشوقه‌هایم برجاست. من آنها را منتشر می‌کنم چون ایمان دارم عشق هنرمند، تنها از آن‌ها نیست بلکه عشقی است که به تمامی دنیا تعلق دارد و نامه‌های او به معشوقه‌اش، خطاب به تمامی زنان عالم نوشته شده است.



نزار قبانی

نامه ۱

می‌خواهم برایت شعری بنویسم
که به هیچ شعری شبیه نباشد
تنها برای تو زبانی اختراع می‌کنم،
در حد تنگ و مساحت عشقم.

می‌خواهم سفر کنم از لغت‌نامه‌ها
و دهانم را فراموش کنم.
خسته‌ام از چرخاندن زبانم
زبانی دیگر می‌خواهم

که بتواند درخت گیلان شود
 قوطی کبریت شود
 زبانی دیگر
 که واژه‌ها از آن بیرون شوند
 همان‌طور که پریان از امواج دریا
 و پرندگان سفید
 از کلاه شعبده‌باز
 تمام کتاب‌های کودکی‌ام را بگیرید
 تمام نیمکت‌ها
 گچ‌ها
 مدادها
 و تخته سیاه‌ها
 حرفی نو به من بیاموزید
 که چون گوشواره
 به گوش‌های معشوقم بیاویزمش

انگشتان دیگری می‌خواهم
 برای نوشتن به گونه‌ای دیگر
 بیزارم از این انگشت‌ها که نه بلند می‌شوند نه کوتاه
 و از درختانی که نه می‌میرند نه بزرگ می‌شوند
 انگشتانی تازه می‌خواهم
 بلند چونان بادبان کشتی
 دراز چون گردن زرافه‌ها

تا برای معشوقم
 پیراهنی از شعر بدوزم
 که نبوشیده باشدش پیش از من.
 می‌خواهم برای تو الفبایی نو بیافرینم،
 جدا از تمامی الفباها
 تا در آن ردی باشد از طنین باران
 از غبار ماه
 از غم ابرهای خاکستری
 و نشانی از درد برگ‌های بید،
 زیر آرایه پاییز

می‌خواهم گنج‌هایی از کلمات به تو هدیه دهم
 که هیچ زنی پیش از تو هدیه نگرفته باشد
 و هیچ زنی بعد از تو هدیه نخواهد گرفت.
 ای بانویی که
 پیش از تو قبلی نیست
 و پس از تو بعدی

می‌خواهم به قلب نازپرورده‌ات پیاموزم
 چگونه نامم را هجی کند
 و چگونه نامه‌هایم را بخواند
 می‌خواهم
 به زبان تبدیل کنم.

نامه ۲

روزی که به دیدارم آمدی
در صبح روزی از روزهای بهار
به شعری زیبا می ماندی که راه می رود
خورشید با تو دمید
و بهار با تو رسید
کاغذهایی روی میزم بودند
ورق خوردند
و پیش رویم، فنجان قهوه
پیش از آنکه بنوشمش، مرا نوشید،
روی دیوار، تابلوی رنگ روغنی
از اسب های تازان
که به محض دیدنت
رهايم کردند
و به سوی تو تاختند

روزی که به دیدارم آمدی
 در صبح آن روز بهاری
 لرزه‌ای براندام زمین افتاد
 و در گوشه‌ای از جهان
 شهابی سوزان به زمین خورد
 کودکان پیدا شدند نانی آکنده از عسل است
 و زنان
 دستبند الماس نشانش دیدند
 و مردان
 نشانه‌ای از شب قدر

زمانی که بارانی‌ات را درآوردی
 و مقابلم نشست
 به سان پروانه‌ای که لباس‌های تابستانی‌اش را در چمدان دارد
 فهمیدم کودکان برحق بودند
 زنان برحق بودند
 مردان برحق بودند
 تو
 به سان عسل، خوش طعم
 به سان الماس، خالص
 و مانند شب قدر حیرت‌آور بودی.

نامه ۳

هنگامی که تو را گفتم:
«دوست دارم»
می دانستم
انقلابی کرده ام علیه قانون قبیله
و زنگ های رسوایی را به صدا در آوردم
می خواستم قدرتی به دست آرم
تا جنگل ها انبوه تر شوند

دریاها آبی تر
و کودکان دنیا بی گناه تر
می خواستم
به عصر بربریت خاتمه دهم
و آخرین پادشاه را بکشم
وقتی عاشقت شدم
می خواستم در حرمسراها را بشکنم
و زنان را از چنگال مردان رها کنم
هنگامی که تو را گفتم:
«دوستت دارم»
می دانستم
القبایی تازه می سازم
در شهری که خواندن نمی داند
و شعر می خوانم در سالی خالی
و شراب در جام کسانی می ریزم که مستی را نمی فهمند.

هنگامی که تو را گفتم:
«دوستت دارم»
می دانستم
ددمنشانی به دنبالمند
با نیزه های زهر آگین
و کمان های تیرافکن
می دانستم

عکسم بر تمامی دیوارها آویخته خواهد شد
 و اثر انگشتم به تمامی پاسگاه‌ها داده می‌شود
 برای سرم جایزه تعیین می‌شود
 تا چون پرتقال فلسطینی بر دروازه شهر آویخته شود
 وقتی نامت را بر دفتر گل نوشتم،
 می‌دانستم
 تمامی کافران مقابلم خواهند ایستاد
 تمامی خاندان عثمانی، و تمامی گداها و جاهلان
 و تمامی آن‌هایی که همچون پدرانشان از تمرین عشق‌ورزی جا مانده‌اند،
 مقابلم خواهند ایستاد
 زمانی که تصمیم گرفتم آخرین شاه را بکشم
 و دولت عشق را بنا کنم
 و تو را ملکه بخوانم
 می‌دانستم
 تنها گنجشکان
 همراه من خواهند بود.